

A Comparative Study of Communitarians and John Stuart Mill's Approaches on Identity and the Right to Gender Difference

Fariba Niksiar^{*}, Seyed Khodayar Mortazavi-Asl^{}**

Faramarz Mirzazade Ahmad-Beiglo^{*}**

Abstract

Thinking about individual identity and the position of individuals and groups in political systems has long been of interest to different thinkers. Therefore, a right called "the right to difference" has been proposed, which is included in the scope of social justice and accordingly is included in the political arena. Communitarians and John Stuart Mill have a consensus on the "right to difference". This article, with an emphasis on gender, aims to analyze and compare these two thoughts. The question is, what is the difference between communitarians and Mill regarding identity and the right to difference? The answer is, the communitarians, under the influence of Aristotle's concept of practical wisdom, provide an understanding of the concept in the social context which guarantees a happy life. But John Stuart Mill, who defends the equality and rights of individuals in the context of differences, including women, is influenced by another understanding of the right to difference, which is derived from the "romanticism" of Rousseau and Herder. In addition, although it seems that Mill's view has some similarities with the

^{*} Ph.D. student of political thought, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran, faribaniksiar@yahoo.com

^{**} Assistant professor, Department of Political Science and International Relations, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding Author), kh-mortazavi@azad.ac.ir, ORCID: 0000-0002-0514-4412

^{***} Assistant professor, Department of Political Science and International Relations, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran, f.mirzazade@gmail.com

Date received: 12/06/2023, Date of acceptance: 08/11/2023



communitarians, his attitude is not close to the communitarians' thoughts, because these two attitudes organize their normative and meta-ethical concepts in different ways.

Keywords: The right to difference, Communitarianism, Practical wisdom, John Stuart Mill, Romanticism.

بررسی تطبیقی رویکرد جماعت‌گرایان و جان استوارت میل در خصوص هویت و حق تفاوت جنسیتی

فریبا نیک‌سیر*

سید خدایار مرتضوی اصل**، فرامرز میرزازاده احمدیگلو***

چکیده

تفکر در باره هویت فردی و جایگاه فرد و گروه‌ها در نظام‌های سیاسی از دیرباز مورد توجه اندیشمندان بوده است. از این رو مفهومی به نام «حق تفاوت» مطرح شده است که در حیطة عدالت اجتماعی و به تبع آن در عرصه سیاسی قرار می‌گیرد. جماعت‌گرایان و جان استوارت میل نظریه‌پرداز لیبرال و فمینیست پیشکسوت نیز در مورد «حق تفاوت» اجماع‌نظر دارند. این مقاله با تأکید بر جنسیت، بر آن است که این دو تفکر را واکاوی و مقایسه کند. پرسش این است که اختلاف‌نظر جماعت‌گرایان و میل در خصوص حق تفاوت در چیست؟ فرض این است که جماعت‌گرایان تحت تأثیر مفهوم حکمت عملی (فرونیسس) ارسطو، برداشتی از هویت و حقوق افراد در بستر اجتماعی ارائه می‌دهند که متضمن زندگی سعادت‌مندانه درون نظام‌های سیاسی است. اما جان استوارت میل که از برابری و حقوق افراد از جمله زنان در بستر تفاوت‌ها دفاع می‌کند، تحت تأثیر برداشتی دیگر از حق تفاوت است که برگرفته از «رمانتیسزم» روسو و هررد می‌باشد. علاوه بر این، اگرچه به نظر می‌رسد دیدگاه میل در برخی موارد

* دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران،

faribaniksiar@yahoo.com

** استادیار، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده

مسئول)، kh-mortazavi@azad.ac.ir، شناسه اراکید: ۴۴۱۲-۵۱۴-۰۰۰۲-۰۰۰۰

*** استادیار، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران،

f.mirzazade@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۱۷



شباهت‌هایی با جماعت‌گرایان دارد، نمی‌توان نگرش او را به اندیشهٔ جماعت‌گرایان نزدیک دانست، زیرا این دو به نحو متفاوتی مفاهیم هنجاری و فرائخلاق خود را سازمان می‌دهند.

کلیدواژه‌ها: حق تفاوت، جماعت‌گرایی، حکمت عملی، جان استوارت میل، رمانتیسم.

۱. مقدمه

در تعریفی از هویت در مقام سوژه سیاسی، دو وجه «هم‌سانی» و «تفاوت» را می‌توان از هم بازشناخت که هر یک از این وجوه در دوره‌های مختلف زمانی به طور مجزا یا توأمان مورد توجه فمینیست‌ها قرار گرفته‌اند. اگرچه دو مفهوم «هم‌سانی» و «تفاوت» گاهی در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند و موجب چالش‌های مهمی در تفکر فلسفی فمینیستی می‌شوند، وجه «تفاوت» به سبب برخورداری از امتیازات و پتانسیل‌های خاص خود از دیرباز مورد توجه بوده است. اما همهٔ فمینیست‌ها هم با این موضوع موافق نیستند. به نظر بن‌حیب در سال‌های اخیر بحث «تفاوت» در مورد زنان و نظریهٔ اخلاقی آن به خاطر تبعاتی که ممکن است در پی داشته باشد، در مرکز نگرانی عمومی در نظریه فمینیستی قرار گرفته است (Benhabib, 1992:191). کاترین مک‌کینون نیز با ارج گذاشتن بر هرگونه «تفاوت» زنان با مردان، مخالف است. او بر این باور است که در جوامعی که مردان بر زنان تسلط دارند، هرگونه تفاوت، از پیش به معنای سلطه است (مک‌کینون در منسبریچ و اوکین، ۱۳۹۸:۳۹).

بحث «حق تفاوت» را می‌توان در مباحث نظریه‌پردازان نحله‌های مختلف مدرنیسم غربی و همچنین در نحله‌های فکری منتقدان مدرنیسم غربی مشاهده کرد، اما اختلاف در تفسیرهای متفاوت از هویت فردی منجر به نتایج متفاوتی شده است. خصلت بارز مدرنیته تأکید بر فردگرایی و عقلانیت خودبنیاد بشری است، درحالی‌که جماعت‌گرایان علاوه بر فضایل فردی، بر ابعاد جمعی و زمینه‌ای از پیش تعیین شدهٔ هویت سیاسی اصرار می‌ورزند. این مقاله در پی آن است که با استفاده از الگوی کوئنتین اسکینر که ترکیبی از فهم نیت مؤلف و گفتگوی وی با زمینه‌اش است، رویکرد جماعت‌گرایان منتخب در این مقاله (السدر مک‌اینتایر، چارلز تیلور، مایکل والزر و مارتا نوسباوم) را در مورد حق تفاوت جنسیتی در مقابل دیدگاه جان استوارت میل فیلسوف لیبرال قرار داده و تفاوت‌ها و شباهت‌های این دو نگاه را تبیین نماید. مطابق روش‌شناسی اسکینر درک یک متن خاص، دانستن آن چیزی است که نویسندهٔ آن قصد داشته است با آن ارتباط برقرار کند و برای چنین چیزی کافی نیست - اگر چه لازم است - که فقط

بررسی تطبیقی رویکرد جماعت‌گرایان و جان استوارت ... (فریبا نیک‌سیر و دیگران) ۱۷۷

معنای متن را درک کنیم. همچنین باید نیروی نهفته در سخن متن مورد نظر را دانست و این مستلزم نگاه به بافت تاریخی است که جمله در آن نوشته شده است (Barzun, 2021: 302).

براین اساس، اندیشه جان استوارت میل بر مبنای زمینه و زمانه زندگانی و با مطالعه آثار و متون او و نیز اشتیاق وی به پذیرش ساختار اجتماعی جدید فهمیده می‌شود و اندیشه جماعت‌گرایان نیز بر اساس زمینه اجتماعی و تاریخی آنها و بررسی آثار و متون و نیز با عنایت به بازگشت آنها به الگوی سیاسی- اجتماعی یونان باستان و خوانش متون دوران کلاسیک با توجه به شرایط و اقتضائات دنیای جدید درک می‌شود.

۲. پیشینه پژوهش

از میان معدود افرادی که در کشورمان به بررسی موضوع هویت و حق تفاوت از دیدگاه جماعت‌گرایان پرداخته‌اند می‌توان از علیرضا بهشتی نام برد که مقالات متعددی در این خصوص دارد و همچنین در کتابی به این مقوله پرداخته است (حسینی بهشتی، ۱۳۹۵:۴۵).

هادوی این موضوع را از دیدگاه تیلور بررسی کرده (هادوی، ۱۳۸۶) و تقوی هم در بخشی از مقاله «به رسمیت شناختن تفاوتها در عرصه عمومی جامعه» به این موضوع نظر کرده است (تقوی، ۱۳۸۳). اما هیچ‌کدام به موضوع حق تفاوت جنسیتی در اندیشه جماعت‌گرایان توجه نکرده‌اند. پاك‌نیا و مردیها نیز در بخشی از کتاب خود به کاربست رومانتیسم در فمینیسم پرداخته‌اند (پاك‌نیا و مردیها، ۱۳۸۸:۶۲). این درحالی است که در غرب مطالعات بیشتری بر روی هویت و حق تفاوت صورت گرفته است. علاوه بر چارلز تیلور (Taylor, 1994:30-73)؛ (MacIntyre, 2007:13-35؛ 2016:82-137)؛ (السیدیرمک‌ایتتایر (Young, 1990:260)؛ کاترین اسمیتز تکثرگرایی اخلاقی و ملی جان استوارت میل را با تأکید بر حق تفاوت جنسیتی بررسی کرده (Smitz, 2004:298) و ویل کیملیکا نقاط قوت و ضعف رویکرد تفاوت‌نگر را برشمرده است (کیملیکا، ۱۳۹۸:۶۱). براین اساس،

بررسی مقایسه‌ای هویت و حق تفاوت (جنسیتی) در اندیشه جماعت‌گرایان و جان استوارت میل موضوعی است جدید که می‌تواند برای پژوهشگران این حوزه مطالعاتی جالب توجه و حاوی نکاتی تأمل‌برانگیز با چشم‌اندازی نو باشد.

۳. کلیات فلسفه سیاسی جماعت‌گرایی

جماعت‌گرایی (Communitarianism) یکی از فلسفه‌های سیاسی مطرح فرهنگ کنونی غرب است و با واکنش فکری در برابر ارزش‌های لیبرالی، نگاهی انتقادی به فردگرایی، جهان‌شمولی و بی‌طرفی دولت دارد و در مقابل بر فضیلت‌مندی، زمینه‌گرایی، سنت‌های جوامع خاص و مداخله دولت در اخلاقیات صحه می‌گذارد. موریس ابراز می‌دارد: بحث بین جماعت‌گرایی و لیبرالیسم را می‌توان از لحاظ سه نوع ادعا درک کرد که توسط جماعت‌گرایان علیه لیبرالیسم مطرح شده است. این سه ادعا عبارتند از: نخست، ادعاهای توصیفی در مورد ماهیت افراد به عنوان موجوداتی اجتماعی؛ دوم، ادعاهای هنجاری در مورد ارزش جامعه، و سوم ادعاهای فرااخلاقی (meta-ethical) در مورد توجیه اصول سیاسی به عنوان ارزش‌های مشترک جامعه (Morris, 2000:235).

در مباحث نظریه‌پردازان مختلف جماعت‌گرا می‌توان چهار نوع هویت یا تلقی از «خود» را شناسایی کرد: هویت «خود از پیش فردیت یافته» یا «غیرمقید»؛ هویت مبتنی بر «خود عاطفه‌گرا»؛ هویت مبتنی بر «خود روایی» و هویت مبتنی بر «خود تفسیری» (براتعلی‌پور، ۱۳۸۴ در شکوری و لک، ۱۳۸۵). مک‌ایتنایر «خود روایی» را در برابر «خود از پیش فردیت یافته» یا «خود عاطفه‌گرا» قرار می‌دهد (MacIntyre, 2007:133) که اساساً معطوف به دست یافتن به خیر و فضیلت اخلاقی است و سوژگی فرد را زیر سوال نمیبرد بلکه در عین فاعلیت، آن را موقعیت‌مند و متأثر از اجتماعی میداند که در آن عضویت و مشارکت دارد و به مثابه یک کل نه یک فرد اتمی فعالیت می‌کند (MacCann, 2002:5). تیلور شکل‌گیری هویت انسانی را از طریق گفت‌وگو متصور می‌شود. وی با تأکید بر موقعیت‌مندی هویت‌ها مفهوم «خودتفسیری» را ارائه می‌کند که اساساً معطوف به دست یافتن به خیر و فضیلت اخلاقی است و از این طریق به نقد هویت انسان متجدد می‌پردازد. او پاسخ به پرسش کیستی فرد را در دو مرحله تبیین می‌کند؛ اول، جایگاه و موقعیت فرد و دوم مسیر حرکت فرد (Taylor, 1989:33-34).

نوسبوم با همکاری آمارتیا سن، رویکرد «قابلیت‌ها» را برای پرداختن به استحقاق‌های بنیادی و همچنین مسائل برابری جنسیتی ارائه کرده است. وی به عنوان یک فمینیست بر این

بررسی تطبیقی رویکرد جماعت‌گرایان و جان استوارت ... (فریا نیک‌سیر و دیگران) ۱۷۹

باور است که همه افراد برابر و آزاد هستند و باید در بستر تفاوت‌ها این آزادی و برابری را با رهیافت «قابلیت» مستحکم‌تر ساخت تا به سعادت انسانی دست یابیم. اما تأکید نوسباوم در این رویکرد بر قابلیت‌های افراد است و نه قابلیت‌های جوامع (نوسباوم، ۱۳۹۴: ۱۲۴). از این رو یکی از انتقادهایی که به رویکرد وی می‌شود این است که در سطح چارچوب فردگرایانه لیبرال باقی می‌ماند. در کل، اگرچه جماعت‌گرایان نظرات و طرزفکرهای مختلفی دارند، مفهوم اغلب آن‌ها از هویت، مفهوم ارسطویی حکمت عملی (فرونسیس) است؛ یعنی این که انسان‌ها متفاوتند و غایاتشان معطوف به خیر است.

۱.۳ آراء جماعت‌گرایان در باب حق تفاوت جنسیتی

اگرچه بیشترین تلاش جماعت‌گرایان بر نقد لیبرالیسم متمرکز بوده است، اما گام‌هایی هم در جهت بنای یک نظریه جامعه‌گرایانه از سیاست برداشته‌اند و از جمله «حق تفاوت» ارسطویی را که دارای پشتوانه اصالت فردی است، مورد توجه قرار داده‌اند. در کل، جماعت‌گرایان در نظریه‌های خود تلاش می‌کنند با زبانی خنثی به مقوله جنسیت بنگرند و به این جهت مورد انتقاد برخی فمینیست‌ها واقع شده‌اند. به نظر فمینیست‌ها استفاده جماعت‌گرایان از زبان خنثی جنسیتی در بحث از سنت‌ها و جوامعی که تفاوت جنسیتی در آن‌ها یک ویژگی اصلی و تعیین‌کننده است، همواره سوال‌های اخلاقی بسیاری را از جنبه رعایت عدالت مطرح کرده است. جماعت‌گرایان در نوشته‌های خود اغلب سعی دارند قلمرو اخلاقی مورد نظرشان فراگیر باشد؛ هرچند که برخی از آن‌ها گه‌گاه درباره زنان نیز نظراتی را ابراز کرده‌اند. اما به هر حال، نقد کلی جماعت‌گرایان از فردگرایی، به مفهوم نقد تحلیل فمینیستی در این خصوص نیز هست.

جماعت‌گرایان آرمان اصالت - بر اساس تلقی مدرن‌ها - را به عنوان بخشی از انحراف نابه‌جا و نادرست تلقی می‌کنند (آل سیدغفور، ۱۳۸۸: ۱۰). به نظر تیلور، تئوری اصالت در فرهنگ معاصر به صورتی تحریف شده مورد استفاده قرار گرفته است و این منجر به رشد جریان‌های فردگرا در ساحت اخلاق مدرن گشته است (شادی، ۱۳۷۷: ۸۲). به نظر اوکین که فمینیست مخالف جماعت‌گرایان از جمله مک‌ایتتایر و والزر است، با وجود استفاده جماعت‌گرایان از زبان خنثی جنسیتی، انتقادات آن‌ها از لیبرالیسم بر مسائلی از جمله حوزه خصوصی و خانواده تأثیرگذار بوده است. برخی از نمونه‌های برجسته آن عبارتند از قانون حمایت از خانواده که در سال ۱۹۸۱ به کنگره ارائه شد و یکی از بندهای آن ممنوعیت استفاده

از بودجه فدرال برای زیر سؤال بردن نقش‌های جنسیتی سستی، و بیانیه پاپ در سال ۱۹۸۸ است در مورد این که شغل زن یا مادری است یا مجرد (Okin, 1989:41).

۴. کلیات فلسفه سیاسی جان استوارت میل

جان استوارت میل (۱۸۰۶-۱۸۷۳) فیلسوف لیبرال-فایده‌گرای قرن نوزدهم بود که به گفته مارتا نوسباوم با وجود انتقاد زیاد از بنتام، هرگز از نمایندگی خود به عنوان مدافع مشی کلی بنتام دست نکشید (Nussbaum, 2004:65). میل که از روسو و هررد نیز متأثر بوده است از محدود مردانی می‌باشد که با افکار فمینیستی خواهان احیای حقوق زنان، برابری در نهادهای اجتماعی و مشارکت زنان در امور جامعه بوده است. مندوس بر این نظر است که تصور میل از دموکراسی بر این ایده استوار بود که مردم شبیه هم نیستند و به همین دلیل، برابری باید از طریق تشخیص تفاوت‌ها دنبال شود، در غیر این صورت جامعه به یکنواختی تحمیلی انحطاط می‌یابد (Mendus in Brilhante&Rocha, 2015:134).

به نظر جان گری از شارحان برجسته لیبرالیسم و اندیشه جان استوارت میل، جنبه بنیادین نظریه فردیت میل این ادعای اوست که فردی که به فردیت می‌رسد یا فردیتش را بروز می‌دهد، تمناها و برنامه‌های خاص خودش را خواهد داشت و اصلش را به نمایش خواهد گذاشت. حال سوال بسیار مهم این است که اصالت چگونه به خودمختاری ربط می‌یابد؟ طبق گزارش میل، خودمختاری و اصالت معادل هم نیستند، زیرا فرد می‌تواند خودمختاری زیادی بروز دهد، و با این همه در تشخیص این که قابلیت‌ها و توانایی‌های طبیعی و یگانه او کدامند به خطا رود (گری، ۱۵۰: ۱۳۹۶).

میل و معاصرانش البته به هویت اشاره نمی‌کردند - بلکه این «شخصیت» بود که مفسران اجتماعی و سیاسی قرن نوزدهم را به خود مشغول کرده بود. میل همچنین تشخیص داده بود که موقعیت اجتماعی و اقتصادی - عضویت در طبقات - نقش مهمی در شکل‌دهی به شخصیت فرد ایفا می‌کند و عقاید اکثر مردم در واقع ناشی از هویت آنها به عنوان اعضای طبقه و گروه است و بنابراین افراد باید به عنوان اعضای گروه‌ها در فرآیند سیاسی نمایندگی شوند. طبقه از نظر میل گروهی است که اعضای آن دارای موقعیت اجتماعی و اقتصادی یکسان و شخصیت و علائق خاصی هستند. طبقه به تقسیمات اقتصادی محدود نمی‌شود، بلکه گروه‌های اجتماعی متعددی را در بر می‌گیرد که بر حسب روابط سلطه و تابعیت آنها بر یکدیگر

بررسی تطبیقی رویکرد جماعت‌گرایان و جان استوارت ... (فریبا نیک‌سیر و دیگران) ۱۸۱

تعریف می‌شوند: «اسپارت‌ها و هلوت‌ها (Spartans and Helots) مزرعه‌داران و سیاهپوستان... شاهزادگان و رعایا. ...» و مردان و زنان. (Smits, 2004:301).

همپتن ابراز می‌دارد: میل در رساله «فایده‌گرایی» بر رفاه جامعه و نقش دولت در حفظ و تأمین آن تأکید می‌کند، حال آن‌که در رساله «در باره آزادی» بر آزادی فردی و ضرورت عدم دخالت دولت در مسائل شخصی تأکید می‌کند و مدعی می‌شود که آزادی فردی به نفع اجتماع هم هست. اما فیلسوفان همواره در این مورد با مشکل مواجه بوده‌اند که آیا این دو کتاب میل با هم سازگارند یا نه؟ (همپتن، ۲۹۹:۱۳۸۵). از نظر هامبرگر نوع دیگری از لیبرالیسم وجود دارد که کاملاً متفاوت از نوع رادیکال فردگرایانه آن است و به موضع میل بسیار نزدیک است، هرچند به سختی با آن یکسان است. این نوع لیبرالیسم تا حدودی «جامعه‌گرایانه» است. نمونه‌هایی از این لیبرالیسم معتدل را می‌توان در آثار جماعت‌گرایان لیبرال مانند سندل (Sandel) و گالستون (Galston) و در میان معاصران میل، در اندیشه‌های توکویل (Alexis de Tocqueville)، مکالی (Macaulay)، یا بجت (Bagehot)، یا اکتون (Acton)، یافت. این نوعی لیبرالیسم است که توسط کسانی که میل را دارای مفهومی از آزادی مثبت می‌دانند مانند سمل (Semmel)، و هیملفارب (Himmelfarb) در توصیف آن‌ها از «میلی دیگر»، یافت که در مقاله «در باره آزادی»، به میل نسبت می‌دهند (Hamburger, 1999: 231). اسکینر نیز در کتاب «آزادی پیش از لیبرالیسم» با بازسازی تاریخی تفاسیر مثبت و منفی از آزادی، نظریه نئورومی آزادی را مطرح می‌کند که در قرن هجدهم میلادی برای تقابل با اولیگارش‌های حاکم بر بریتانیا به کار رفت و در قرن نوزدهم دچار زوال شد. از نظر وی عناصری از این نظریه در برخی مکتوبات از جمله در کتاب «انقیاد زنان» جان استوارت میل وجود دارد (Skinner, 2003:ix). بنابراین پژوهشگر میل‌شناس به خصوص در مواجهه با آثار فمینیستی او با چندین جان استوارت میل روبه‌رو می‌شود که احتمالاً نشان‌دهنده پلورالیسم اخلاقی وی و تأثیراتی است که سایر نحله‌های فکری به شرح زیر بر ضمیر او گذاشته‌اند.

۱.۴ تأثیرپذیری میل از حکمت عملی ارسطویی

توجه میل به رویکردهای مختلف به روحیات و شرایط زندگی وی و همچنین موقعیت جامعه انگلستان در آن دوره برمی‌گردد. به نظر وگلر، جان استوارت میل در جزئیات «فایده‌گرایی» بتنام دل‌نگرانی‌هایی یافت و مدت زمانی از آن روی برگرداند. رنج و غم او از وقتی افزایش یافت که فهمید که لذت نمی‌تواند هدف مستقیم همه اعمال باشد (Vogler, 2001:60). بنابراین کوشید تا

ارزیابی متعادل و متوازنی از فلسفه بتام به دست دهد و تجربیات خود (فایده‌گرایی کیفی) را نیز وارد این ارزیابی کند. به عقیده گری، موضع میل در باره فردیت تحت تأثیر مفاهیم ارسطویی از حکمت عملی بوده است. (گری، ۱۳۹۶:۱۵۱). اسکروپسکی استدلال می‌کند: میل همیشه این را مسلم می‌دانست که دفاع از اصل فایده به دیدگاه غایت‌شناختی حکمت عملی و دیدگاه لذت‌گرایانه از خیر انسانی تبدیل می‌شود. هنگامی که این دو چیز ایجاد شد، انتقال به سعادت یا خوشی کل به عنوان آزمون نهایی رفتار مستقیماً انجام می‌شود (Skorupski, 2005:246). دایل می‌گوید: من هم مانند بسیاری از خوانندگان میل، معتقدم که تنش عمیقی در دیدگاه‌های بالغ او درباره فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق وجود دارد و استدلال می‌کنم که این تنش ناشی از ناسازگاری در دیدگاه او درباره روانشناسی اخلاقی و حکمت عملی بوده است (Doyle, 2015:188). میل با وجود انتقاد زیاد از بتام نماینده او بود و همچنین عاشق یونانیان و وردزورث (William Wordsworth) نیز بود. لذا او بین حکمت عملی و ابزارگرایی بتامی سرگردان بوده است (Vogler, 2001:118).

۲.۴ تأثیرپذیری میل از رمانتیسم روسو و هرد

به نظر تیلور، جان استوارت میل در زندگی خود عمیقاً از تضاد بین استدلال‌های بسیار خشک عقلانی و نیاز به معناهای عمیق‌تر رنج می‌برد و در نهایت علاج آن را در شاعران رمانتیک پیدا کرد. او به نحوی ایده‌های بتام و کلریج (Coleridge) را با هم ترکیب کرد که این ادغام را می‌توانیم در آثارش همچون «فایده‌گرایی» و «در باره آزادی» ببینیم. میل در این آثار، فایده‌گرایی علمی و آزادی را با مفهومی از رشد و رضایت انسانی ترکیب می‌کند که بسیار به رمانتیسم آلمانی کلریج و هامبولت (Humboldt) بدهکار است. هماهنگ بودن یا نبودن این ترکیب بحث دیگری است؛ آنچه مهم است این است که این کار نشان‌دهنده تلاشی گسترده برای ادغام مفاهیم رمانتیک از رضایت شخصی در زندگی خصوصی شهروندان جهان متمدن است که اغلب توسط عقلانیت ابزاری تحقق می‌یابد (Taylor, 1989:458). جردن نیز معتقد است که عناصر کاملاً رمانتیک در اندیشه میل وجود دارد، به ویژه هنگامی که به درک او از خودمختاری یا فردیت می‌رسیم (Jordan, 2005:310).

۳.۴ حق تفاوت جنسیتی از نظر جان استوارت میل

از نظر میل، عدالت حکم می‌کند که انسان از آغاز حیات به‌طور مساوی از مواهب طبیعت برخوردار باشد و هرکس با امکاناتی که خود، به‌دست می‌آورد، شخصیت خود را پرورش دهد. وی برای پیشبرد خوشی همگانی که لذت آگاهی و دانایی جزء اصلی آن بود، عمل به این قاعده را ضروری دانست. با این قاعده جایی برای توجه بیشتر به «حق» در نظریه اخلاق میل گشوده شد. عدالت نزد میل دارای سه اصل است که با «حق» ارتباط دارد: اصل نخست عدالت که «تعلق حق» است، دیدگاه میل در باره فردیت و اهمیت فرد در نقش عامل خودمختار است که اختیار و ظرفیت اراده آزاد دارد. بنابراین میل با این ادعا که هر فرد دارای شخصیتی منحصر به فردی است که خیر وی متفاوت از سایرین می‌باشد، مدافع نسخه‌ای از این استدلال است. اصل دوم عدالت که «رعایت حق» است، توجه میل به الزام‌آور بودن حق را به ما نشان می‌دهد که نه تنها حق تا جایی گسترده است که موجب ضرر بالفعل به دیگران نشود، بلکه تا جایی است که حق به وسیله خود حق نقض نگردد، یا بر اثر یک گزینش ناآگاهانه، زایل نگردد. بنابراین، نقض حق به وسیله شخص، خواه در ارتباط با دیگران باشد، خواه در ارتباط با خود شخص، امری نادرست پنداشته می‌شود. اصل سوم عدالت که «برابری در حق» است، تعیین سهم فرد از حق، از هر نژاد، قوم، مذهب و جنسیت که باشند به نسبت سهم دیگران از حق است (تاجیک نشاطیه، ۱۱۷-۱۳۸۵:۹۹). لذا در نظریه عدالت جان استوارت میل، «حق تفاوت جنسیتی» از برابری در حق منتج شده که به زنان تسری داده می‌شود.

در رساله «حکومت انتخابی» میل به تفاوت فیزیکی بین زن و مرد اشاره می‌کند. بنابراین وی اعتبار امر طبیعی را که تکیه‌گاه مخالفان برابری زن و مرد است، انکار نمی‌کند، بلکه طبیعی بودن اوصاف متناسب به زنان و مردان را مورد تردید قرار می‌دهد. وی ابراز می‌دارد: زنان بیش از مردان نیازمند رفاه‌اند، زیرا از آن‌جا که جسماً ضعیف‌ترند، برای امنیت زندگی خود بیش‌تر به قانون و اجتماع متکی هستند (میل، ۲۰۶: ۱۳۹۶ ب). سوزان هکمن می‌گوید: بحث میل از ماهیت متفاوت زن، اصول عقلانیت و برابری را که پایه و اساس فمینیسم لیبرال هستند، زیر سوال می‌برد. این مسئله در قرن بیستم به شکاف بزرگی در نظریه فمینیستی تبدیل شده است؛ مناقشه بین فمینیسم برابری‌طلب و «تفاوت» (Heckman, 1992:681).

۵. چرایی اختلاف در دیدگاه جماعت‌گرایان و میل در خصوص حق تفاوت

این که چرا جماعت‌گرایان به سمت حق تفاوت مبتنی بر زیست اجتماعی و سنت‌ها می‌روند و حق تفاوت مورد نظر جان استوارت میل، فردگرایی بر اساس سنت لیبرال است، علاوه بر زیربنای ایدئولوژیکی و روش‌شناختی این اندیشمندان به برداشت‌های مختلف از «نظریه اصالت» برمی‌گردد. به این لحاظ در این جا ابتدا شرحی مختصر از نظریه اصالت به شکلی مبتنی بر بستر تاریخی تکوین آن مطرح و سپس هویت ارسطویی از فردیت رمانتیک متمایز می‌شود.

۱.۵ نظریه اصالت

اصالت (authenticity) یا خودبودن یا خودتحقق‌بخشی (self-realization) در اصل از کلمه یونانی آنتیکوس (authentikos) گرفته شده است و به معنی توسعه یا شکل‌گیری هویت فردی یا مفهومی از فرد است که از هیچ فرد دیگری تقلید نمی‌کند و امور را به خاطر خودش انجام می‌دهد، نه به خاطر دیگران.

۱.۱.۵ دوران کلاسیک

از نظر چارلز تیلور ریشه مفهوم «اصالت» در دوران کلاسیک به ارسطو برمی‌گردد (Taylor, 2003:19). به عقیده ارسطو، در انسان میلی طبیعی برای تحقق بخشیدن به خویش هست که ترتیبات اجتماعی می‌توانند این میل را پروبال دهند یا بالعکس خنثی سازند و البته هر فردی به شیوه خود شخصیت‌اش را می‌پروراند. اگرچه ارسطو در سراسر کتاب «اخلاق نیکوماخوس» می‌گوید: بهترین گونه زندگی آن است که بر پایه میانه‌روی و در حدی باشد که همه کس بتواند به آن برسد، اما در بخشی از آن ابراز می‌دارد: ویژگی‌های فردی و تفاوت موقعیت‌ها مانع از پیش‌تعیین کردن حد وسط است (ارسطو، ۲۰۳:۱۳۷۷). در درک غایت‌شناسانه ارسطو فضیلت نقش محوری دارد و امری لازم و ضروری برای حصول سعادت است. استیل طبق تحقیقی که انجام داده ابراز می‌دارد: از نظر ارسطو فضیلت آنچه را که اصیل است دنبال می‌کند (Steyl, 2019:64). افلاطون و ارسطو و سنت مسیحی، آن طور که آگوستین و آکویناس نشان داده‌اند، طرفدار یک خیر عقلانی‌اند. چنین دیدگاه‌هایی به غایت‌باوری متمایل‌اند و بر این باورند که بتوانند خیر را به خوبی ارتقاء بخشند. استقلال‌ی که در تفسیرهای مسیحی

بررسی تطبیقی رویکرد جماعت‌گرایان و جان استوارت ... (فریبا نیک‌سیر و دیگران) ۱۸۵

می‌توان در رابطه با انسان کرد، منبع و مرجعی برای فیلسوفانی چون روسو و هردر در سده‌های بعد شد (هادوی، ۱۳۸۶).

۲.۱.۵ رمانتیسم

از سال‌های پایانی قرن هجدهم به این سو، مفهوم مدرن هویت فردی شکل گرفت؛ هویتی که می‌توان آن را به «هویت منفرد شده» تعبیر کرد. این مفهوم با موضوع کشف «خویشتن خویش» در هم آمیخته است؛ خویشتنی که هر فرد به طور خاص داراست و نشان‌دهنده اصالت یا هستی منحصر به فرد اوست. از نظر تیلور: به لحاظ تاریخی، درست است که ژان ژاک روسو در طرح این موضوع پیشگام بود، اما تبیین گسترده‌تر این مفهوم مدیون رمانتیست‌هایی مانند هردر است که با بیان این که هر یک از ما طریق خاصی از انسان بودن داریم که از فرد دیگری تقلید نمی‌کند، از متفاوت بودن هویت‌های فردی و اهمیت آن در تجلی انسانیت هر فرد سخن راندند (Taylor, 2003: 28-29). در این دوره علاقه وافری به سخنان خودجوش انسان طبیعی پدید آمد که در قالب ترانه‌های عامیانه و افسانه‌ها و حکایت‌های گذشتگان متجلی می‌شد (هال، ۱۳۹۹: ۵۵).

۳.۱.۵ پست‌مدرنیسم

گرچه در نیمه دوم قرن نوزدهم اندیشمندانی همچون مارکس، نیچه و فروید با الهام از رمانتیسم، برخی آموزه‌های اندیشه روشنگری را به چالش کشیده بودند، اما دو جنگ بزرگ و خانمان‌سوز در قرن بیستم و تأثیرات آن‌ها بر فلسفه و روان‌شناسی، زمینه به چالش کشیدن عقل و علم را فراهم کرد و اگزیستانسیالیسم به عنوان فرزند رمانتیسم اما با مفاهیمی عمیق‌تر ظهور کرد تا با لیبرالیسم و اومانیسم مقابله کند. اگزیستانسیالیسم این اصل را از هگل گرفت که انسان همچون فرآیندی است که می‌کوشد تا خود را محقق کند ولی به آن عمق و وسعت بخشید و سرانجام در قرن بیستم این کتاب «هستی و زمان» مارتین هایدگر بود که مبنای اصالت وجود یا اگزیستانسیالیسم شد. از نظر هایدگر دازاین (Dasein) یا وجود انسان همواره با خودبودگی و خودتحقق‌بخشی در حال شکل‌گیری است و هرگز به آخر نمی‌رسد. نهایتاً این که هایدگر از تجربه اصالت و ندای وجدان که راهنمای ما در فهم درست معنای زندگی است، سخن می‌گوید و در مقابل از دست دادن اصالت را زمانی می‌داند که دازاین خودش را در زندگی

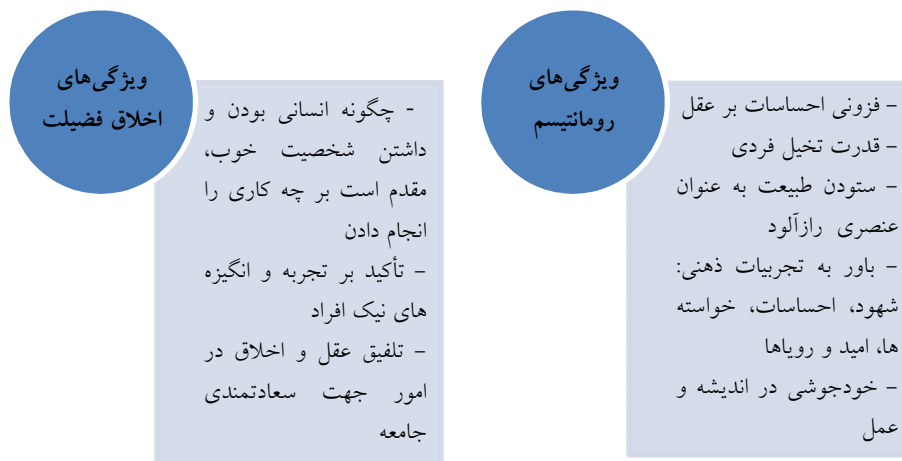
هر روزی، سقوط و پیروی از هر کسی گم کند (احمدی، ۱۳۸۴ در قربانی ۱۳۹۳:۳۴). تیلور ابراز می‌دارد: با توسعه مفهوم پست‌رمانتیکی از تفاوت فردی، این موضوع مطالبه شد که به مردم باید آزادی داده شود تا شخصیت خود را به شیوه خود پیروانند؛ حتی اگر برای ما و حس اخلاقی ما انزجارآور باشد- این عقیده را جان استوارت میل هم قبلاً به طرز قانع‌کننده‌ای ارائه کرده بود (Taylor, 1989:12).

۲.۵ تمایز هویت ارسطویی از فردیت رمانتیک

ارسطو معتقد بود، باتوجه به این که موجودات از لحاظ جنس بایکدیگر اختلاف دارند، لذا اجزای نفس نیز که با این موجودات سروکار دارند از لحاظ جنس متفاوت از هم هستند و هر جزء از نفس متناسب با موضوع شناسایی خود به شناخت دست می‌یابد (ارسطو، ۱۳۷۷:۲۰۴). وی برای توصیف فضایل در نیل به زندگی خوب و سعادت، حکمت عملی / فرونیسیس (phronesis) را مورد توجه قرار می‌دهد که پیشینه فلسفی طولانی دارد و حتی فیلسوفان پیش از سقراط نیز با تعاریف مختلفی به آن توجه نشان داده بودند. بنابراین، یک ویژگی منش ارسطویی را می‌توان به‌طور کلی به‌عنوان یک تمایل عمیقاً ریشه‌دار (hexis) تعریف کرد برای عمل کردن، فکر کردن و احساس کردن به روش خاص و خوب/ عالی و به دلایل خاص. فضیلت یک ویژگی اضافی نیز دارد که آن را از سایر ویژگی‌های شخصیتی متمایز می‌کند؛ این فضیلت تعالی شخصیت (excellence of character) است (Steyl, 2019, 46). فضیلت و حکمت عملی به یکدیگر وابسته هستند و هر یک شرط لازم برای وجود دیگری است، اما هیچ‌کدام در غیاب نظم ارائه شده توسط پولیس نمی‌تواند توسعه پیدا کند (MacIntyre 1988:97). اما در تعریف کلی از اخلاق اصالت در رمانتیسم، می‌توان هر فرد را دارای استعداد منحصر به فردی دانست که باید خود او امکانات وجودی‌اش را کشف و تعریف کند. از کسی تقلید نکند و سبک زندگی و مدل حیات خود را در درون خود جستجو کند. بر اثر تفکرات رمانتیکی از این دست که راه‌حل مشکل جهان مدرن بازگرداندن جوهری از جهان گذشته است که در آن، غلبه ارزش‌های مدرن، انسانیت را تک‌بعدی نمی‌کرد، در میان فمینیست‌ها هم متفکرانی ظهور کردند که غلبه عقل محاسبه‌گر مردان را منشأ شرور بسیاری از جمله جنگ دانستند و ارزش احساس زنانه را ستایش کردند (پاک‌نیا و مردیها، ۱۳۸۸:۶۲). شاید بتوان گفت که «آنتیکوس» نخستین بار در رمانتیسم قرن هجدهم بود که اهمیت جدی اخلاقی یافت. به نظر تیلور تا قبل از اواخر قرن هجدهم هیچ‌کس متوجه این قضیه نبود که تفاوت میان انسان‌ها

واجد اهمیت اخلاقی است و این هر در بود که با تفسیری از فردیت این نکته را مطرح کرد. هر در این ایده را ارائه کرد که هر یک از ما روشی اصیل برای انسان بودن داریم و هر فردی به روش خود آن را اعمال می‌کند. این ایده جدید به طرز بسیار عمیقی وارد آگاهی مدرن شده است (Taylor, 2003:28). اما طبق تعریف هر در، این امر نمی‌تواند مشتق از اجتماع باشد، بلکه باید در درون فرد ایجاد شود (Ibid:47).

شیوه‌های جدید احساس و بیان از مدت‌ها قبل در «تأملات یک گردش‌کننده تنها» (۱۷۸۲) اثر روسو به روشنی نمودار شده بود. در این کتاب فرد و فردیت در اوج حرکت آرام خود به سوی کمال، از تفوق و اهمیتی برخوردار می‌شود که در واقع مشخصه رمانتیسم است (فورست، ۱۳۹۵:۵۱). روسو از نخستین کسانی بود که به شکلی رمانتیک، برتری احساس بر عقل را مطرح کرد ولی از فرودستی زنان در عرصه اجتماعی هم قاطعانه دفاع کرد (پاک‌نیا و مردیها، ۱۳۸۸:۶۷). با وجودی که این اندیشه نزد روسو به کنار گذاشتن زنان از سپهر عمومی منتهی می‌شد، اما تعبیر دیگری از آن نیز ممکن بود، با توجه به این که سپهر عمومی عرصه رقابت، تنش و روابط قدرت‌مدارانه و غیراخلاقی و بود، زنان می‌توانستند با ورود به آن، آن را اخلاقی‌تر، ارزشی‌تر، آرام‌تر و معنوی‌تر سازند. بنابراین موازی و هم‌زمان با تفکرات فمینیسم لیبرال، که در پی حقوق برابر برای زنان بود، عده‌ای نیز تحت تأثیر ابعاد خاصی از رمانتیسم نظریه‌های جدیدی در مورد مسائل زنان ابراز داشتند و به جای برابری، موضوع تفاوت زنان نسبت به مردان را مورد توجه قرار دادند و با انتقاد از نادیده گرفتن ارزش‌های مادرانه راه‌حل را در این دانستند که با حضور گسترده زنان در اجتماع، فضای خودمحموری و فردگرایی مردانه دگرگون شود (مشیرزاده، ۱۳-۱۳۹۶:۱۲). شکل زیر ویژگی‌های رومانتیسم و اخلاق فضیلت را نشان می‌دهد:



شکل ۱. ویژگی‌های رومانتیسم و اخلاق فضیلت

احساسات و شهود در رمانتیسم نقش محوری دارند، اما از نظر ارسطو حکمت عملی نقطه مقابل عقل شهودی است، زیرا عقل شهودی با برترین مفاهیم سروکار دارد که در موردشان هیچ توضیحی امکان‌پذیر نیست، در حالی که حکمت عملی با موارد فردی مرحله‌نهایی ارتباط دارد که موضوع شناخت علمی نیستند بلکه موضوع ادراک حسی هستند: ولی نه ادراک حسی جزئی آن چنان که حواس معینی با موضوعاتی خاص ارتباط دارند بلکه ادراک حسی کلی که ما به واسطه آن در ریاضیات احساس می‌کنیم که این شیئی یک مثلث است (ارسطو، ۱۳۷۷:۲۲۱). وی سپس ادامه می‌دهد: ما معتقدیم که همه کس به موجب طبیعت دارای توانایی داوری و فهم و عقل شهودی است، و دلیل این امر اعتقاد ماست بر این که این استعدادها با پیشرفت سن شکوفا می‌شوند و آدمی در سنی معین دارای عقل شهودی و قدرت داوری است (به همین جهت عقل شهودی هم آغاز است و هم پایان زیرا تفکر از امر جزئی آغاز می‌شود و موضوعش هم همین امر جزئی است). از این رو باید به سخنان و عقاید مردان مسن و باتجربه و دارای حکمت عملی همان گونه گوش فرا داریم که به براهین و دلایل توجه می‌کنیم، زیرا آنان در پرتو تجربه دارای «چشمی» شده‌اند (همان: ۲۲۸). استیل استدلال می‌کند: به همین دلیل، فضیلت مستلزم تجربه است و نمی‌تواند در جوان ظاهر شود. همانطور که ارسطو می‌گوید؛ اگرچه جوانان در هندسه و ریاضیات مهارت پیدا می‌کنند و در موضوعاتی مانند این‌ها خردمند می‌شوند، به نظر نمی‌رسد که عملاً عاقل شوند. دلیل آن این است که

بررسی تطبیقی رویکرد جماعت‌گرایان و جان استوارت ... (فریبا نیک‌سیر و دیگران) ۱۸۹

حکمت عملی به حقایق خاص نیز توجه دارد و حقایق از تجربه معلوم می‌شود و یک جوان با تجربه نیست، زیرا تولید تجربه زمان زیادی می‌برد (Steyl, 2019:47).

۶. مقایسه مفهوم هویت و حق تفاوت جنسیتی نزد جماعت‌گرایان و جان استوارت میل

جماعت‌گرایان و جان استوارت میل به موضوع هویت و تنوع باورهای اخلاقی در افراد و گروه‌های اجتماعی جهت رسیدن به سعادت و زندگی خوب به طریقه‌های مختلفی می‌پردازند. در این بخش با توجه به خوانش‌های متفاوت جماعت‌گرایان از اخلاق ارسطویی و همچنین فلسفه ترکیبی میل، به تفاوت‌ها و شباهت‌های این دو دیدگاه می‌پردازیم.

۱.۶ تفاوت‌ها

تفاوت در دیدگاه‌های مختلف منجر به مفهوم‌سازی‌های مجدد حول موضوع «هویت» و «حق تفاوت (جنسیتی)» شده و قلمروهای متفاوتی برای افراد پدید آورده است. در خصوص تفاوت بین نگرش جماعت‌گرایان و جان استوارت میل از جنبه مواردی که جماعت‌گرایان به لیبرال‌ها انتقاد می‌کنند، می‌توان به چند مورد زیر اشاره کرد:

الف- اکثر جماعت‌گرایان به جز نوسبوم، بریدن فرد از سنت یا تاریخ‌اش را انحطاط و ازهم‌گسیختگی می‌دانند و برای لزوم به رسمیت شناختن تفاوت‌های فرهنگی از موقعیت‌مند بودن هویت‌ها سخن می‌گویند. به عقیده یانگ مردم معمولاً از هویت‌های اجتماعی خود دست نمی‌کشند، حتی وقتی تحت ستم باشند (Young, 1990:171). مک‌ایتایر «خودِ روایی» را در برابر «خودِ از پیش فردیت‌یافته» یا «خودِ عاطفه‌گرا» قرار می‌دهد، تیلور شکل‌گیری هویت انسانی را از طریق گفتگو متصور می‌شود و مفهوم «خودتفسیری» را ارائه می‌کند و والزر نیز بر سنت‌ها و زیست اجتماعی تأکید می‌کند. مک‌ایتایر دو منبع «سنت و تاریخ» را مبنای پژوهش عقلانی می‌داند (MacIntyre, 1988: 358). تیلور ابراز می‌دارد: آزادی مدرن با شکستن سنت‌های اخلاقی پیشین حاصل شده است. بنابراین افراد در صورت از دست دادن نظم و سلسله مراتب سنتی، چیزهای مهم دیگری را هم از دست داده‌اند که بر اهداف عالی انسانی تأثیر گذاشته است از جمله؛ کاهش احساس تعلق به خانواده و اجتماعات اصلی و حس مشارکت شهروندی (Taylor, 2003: 3). از نظر والزر مبنایی مستقل در جهان برای

استنتاج آموزه‌های نو و متفاوت وجود ندارد. خرد یا نقطه‌ای عینی مستقل از دیدگاه‌های ذهنی ما وجود ندارد، و این ما انسان‌های قرار گرفته در متن فرهنگ‌ها و سنت‌های متفاوت هستیم که به خرد یا نقطه عینی کارکرد و ویژگی‌های معینی را نسبت می‌دهیم (محمودیان، ۱۳۷۷).

اما میل که با سنت‌ها به عنوان سدی در برابر رشد و پیشرفت زنان مخالف است می‌گوید: باید به آن‌ها (زنان) نشان دهیم که باورها و آداب و رسوم که از عصری به عصر دیگر منتقل شده است دلالت بر درستی باور آنها نخواهد داشت (Mill, 1999:6). نوسباوم نیز در مخالفت با سنت‌ها می‌نویسد: نگاه به زندگی زنان به ما کمک می‌کند تا بی‌کفایتی رویکردهای سنتی را بینیم و فوریت مشکلات زنان به ما انگیزه بسیار قوی می‌دهد تا رویکرد غیرسنتی را ترجیح دهیم. سنت‌های اجتماعی منشأ مشکلات زنان هستند و امتیازات جنسیتی و انقیاد زنان به واسطه این سنت‌ها به وجود آمده است (Nussbaum, 2002: 128).

ب- جماعت‌گرایان از حکمت عملی تبعیت می‌کنند که نقطه مقابل فردیت با عقل شهودی است. مک‌ایتتایر ابراز می‌دارد: حمایت میل از اعطای حق رای و پایان دادن به انقیاد زنان و تعدادی دیگر از آرمان‌های قرن نوزدهمی، همگی به معیار «فایده» برای هدفی خوب استناد می‌کردند، اما استفاده از یک خیال ذهنی (conceptual fiction) در یک دلیل خوب، از خیالی بودن آن کم نمی‌کند و به سیجویک (Sidgwick) استناد می‌کند که می‌گوید: دستورات اخلاقی فایده‌گرایی و همین‌طور سعادت عامه را نمی‌توان از هیچ پایه روان‌شناختی استخراج کرد (MacIntyre, 2007: 64). البته به نظر تیلور، میل مخالف دیدگاه‌های مبتنی بر شهود (intuition) صرف بوده است زیرا عقیده داشت که آنها ارتباطات اصلی ما را برای همیشه منجمد می‌کنند و اصلاح آنها را غیرممکن می‌سازند؛ به این دلیل که بشر پیشرفت می‌کند و تجربه ما افزایش می‌یابد (Taylor, 1995:41). نمونه‌هایی از ترکیب شهود و تجربه را می‌توان در رساله «انقیاد زنان» میل یافت؛ میل از سویی توانایی برجسته زنان در ادراک شهودی را تحسین می‌کند و از سویی دیگر تصحیح اشتباهات توسط آنان را مستلزم تجربه، دانش و تربیت عمومی می‌داند (میل، ۱۱۷: ۱۳۹۶ الف).

ج- فردگرایی میل به خصوص در رساله «در باره آزادی» (میل، ۱۰۷: ۱۳۸۸) در تقابل با جماعت‌گرایان است که به خیر در برابر حق اولویت می‌دهند. مک‌ایتتایر بر این باور است که همه ما وضعیت خویش را در چارچوب حاملان یک هویت اجتماعی خاص بررسی می‌کنیم، در نتیجه آنچه که برای من خیر است باید برای هر کس دیگری با همین نقش‌ها خیر باشد (MacIntyre, 2007:220). تیلور مدافع حق تفاوت فردی است اما با اشاره به خطرات نسبی‌گرایی

بررسی تطبیقی رویکرد جماعت‌گرایان و جان استوارت ... (فریبا نیک‌سیر و دیگران) ۱۹۱

سطحی و تساهل که برآمده از فردگرایی و فقدان معناست، اهمیت خیر عمومی را در فرهنگ اصالت متذکر می‌شود (Taylor, 2003: 14-15) و از نظر والزر، خیرهای فردی و ارزش‌های غیراجتماعی موضوع عدالت توزیعی نیستند (والزر، ۱۳۹۴: ۵۱۸). نوسباوم که با خوانشی متفاوت از اخلاق ارسطویی، همانند میل فردگراست ابراز می‌دارد: در بسیاری از کشورها زنان هنوز برای این حق بنیادین که انسان تلقی شوند، مبارزه می‌کنند. فردگرایی نقطه مقابل مناسبی در برابر موقعیت سنتی زنان است، موقعیتی که در آن بسیار به ندرت با آن‌ها به عنوان اهدافی فی‌نفسه برخورد می‌شود و اغلب با آن‌ها به مثابه ابزاری برای رسیدن دیگران به اهدافشان برخورد می‌شود (نوسباوم ۱۹۹۲: ۶۳ در مک‌لافلین، ۵۶: ۱۳۸۹).

۲.۶ شباهت‌ها

شباهت نشانگر یکسان بودن دو طرز تفکر نیست، اما در برخی موارد می‌تواند حاکی از تلاش نگرش‌های مختلف برای گذر از یک‌سویه‌نگری باشد. در بررسی انجام شده شباهت‌های زیر بین دیدگاه جماعت‌گرایان و جان استوارت میل مشاهده شده است:

الف- از نظر والزر خیرهای متفاوت باید برای مجموعه‌های متفاوتی از زنان و مردان و به دلایل و شیوه‌های متفاوتی توزیع شود. والزر کرامت و عزت نفس اعضای جامعه سیاسی تکتگر را مسلم می‌داند و بر حق برابر آنان در تفسیر خیرات اجتماعی و شکل دادن به معنای اجتماعی خیرات و در نتیجه سهم شدن آنان در تعیین اصول توزیع عادلانه آنها تأکید دارد. به نظر وی، معنای ریشه‌ای برابری، معنایی سلبی است؛ برابری خواهی در خاستگاه‌های خود یک سیاست الغایی است. هدف برابری خواهی نه حذف همه تفاوت‌ها، بلکه حذف مجموعه‌ای خاص از تفاوت‌هاست: مجموعه‌ای از تفاوت‌ها در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت. اهداف برابری خواهی همواره اهداف خاصی است. مبارزه با امتیازات اشرافی، ثروت سرمایه‌داران، قدرت دیوان‌سالاران، تبعیض نژادی یا جنسی (والزر، ۱۶-۱۵: ۱۳۹۴). این اظهارات والزر می‌تواند به نوعی تداعی‌گر در آمیختن برابری با تفاوت توسط جان استوارت میل باشد. وی می‌نویسد: اگر همه ویژگی‌های دو جنس را که بر مبنای آموزش و تربیت و شرایط خارجی قابل تبیین‌اند را حذف کنیم، تفاوت‌هایی که باقی می‌مانند ممکن است طبیعی باشند (Mill, 1999: 30).

ب- جان استوارت میل به دلیل احساس کمبود محبت در زندگی شخصی، و خشک و عقلانی بودن آموزش‌هایی که فرا گرفته بود و احساسات را نادیده می‌گرفت، در سن

بیست‌ویک‌سالگی با بحران افسردگی روبرو شد و به خواندن اشعار سبک رومانیک روی آورد. لذا شرایط روحی میل را از جمله دلایلی می‌دانند که وی را تحت تأثیر رومان‌تیسزم روسو و هردر قرار داد. میل که به اعتدال مشهور بود، توانایی ذهنی زنان یا درک مستقیم‌شان از واقعیات (ادراک شهودی) را توانایی برجسته‌ای می‌داند که آنان را قادر می‌سازد به نتیجه‌گیری کلی دست یابند (میل ۱۱۷-۱۱۶: الف ۱۳۹۶).

برخی از جماعت‌گرایان نیز نگاه مثبتی به احساسات و خروجی‌های معرفتی آن دارند. نظر نوسباوم اینست که عواطف صرفاً ارتباط ذاتی با یک نوع مشخص از باور ارزشی نیستند بلکه با چنین باورهایی یکسانند (نوسباوم و کوژیتو، ۲۰۳: ۱۳۷۷). استیل ابراز می‌دارد، ارسطوگرایان با قرار گرفتن احساسات در فضایل انسانی نیز موافق بوده‌اند و در برتری اخلاقی احساسات اجماع‌نظر دارند. متفکرانی مانند هرست‌هاوس (Hursthouse)، آناس (Annas)، سوانتون (Swanton)، شرمن (Sherman)، فوت (Foot)، اوکلی (Oakley) رابرتز (Raberts)، نوسبام، و بسیاری دیگر از اندیشمندان اخلاق فضیلت معاصر، همگی این تفکر را تأیید می‌کنند که ارسطوگرایان باستان و قرون وسطی و مشائیان (Peripatetics) نقشی محوری را به احساسات اختصاص داده بودند. اگرچه این متفکران هر یک ادعاهای خاصی در مورد احساسات و رابطه آن با اخلاق دارند، در این نکته شکی ندارند که احساسات یکی از پایه‌های اخلاق فضیلت است (Steyl, 2019: 50). برادی (Brady) نیز استدلال کرده که احساسات هم دارای برخی خروجی معرفتی مهمی است که ما را قادر می‌سازد به درستی عمل کنیم (Steyl, 2019: 51).

ج- در کتاب «انقیاد زنان» میل به محدودیت‌های موجود در مسیر خودشکوفایی زنان می‌پردازد و فردیت تحت انقیاد زنان و نهادها را موانع موجود بر سر راه آزادی و پیشرفت آنان می‌داند و یگانه وسیله‌رهایی زنان را خودآگاهی و آموزش و ارتقاء مهارت‌هایشان می‌داند تا بتوانند نهادها را تغییر دهند. حال می‌نویسد: در حالی که اندرزهای مارگارت فولر (Sarah Margaret Fuller Ossoli)، ترانسندنتالیست (تعالی‌گرای) آمریکایی خطاب به زنان بر فرایند دگرگونی درون معطوف بود، هم‌عصرانش هریت تیلور میل و جان استوارت میل بیشتر بر نقش نهادها تأکید داشتند (هال، ۱۳۹۹: ۷۰) و سپس ادامه می‌دهد: میل که در دوره تولد علوم اجتماعی می‌نوشت، مدعی شد «مهم‌ترین بخش روان‌شناسی، مطالعه تحلیلی ... قوانین درباره تأثیر شرایط بر شخصیت است»؛ با یادآوری این که «نمی‌توانیم انسان را از شرایط محیط‌اش جدا کنیم، تا بتوانیم از طریق آزمایش بفهمیم که این انسان در ذات خود چه می‌تواند باشد (هال، ۷۲-۷۱: ۱۳۹۹). این مطلب شباهتی با نظر تیلور در باره خطر استبداد مدرن دارد. آن‌جا

بررسی تطبیقی رویکرد جماعت‌گرایان و جان استوارت ... (فریبا نیک‌سیر و دیگران) ۱۹۳

که می‌گوید: نهادها و ساختارهای جامعه صنعتی - تکنولوژیک، انتخاب‌های ما را به شدت محدود می‌سازد و جوامع را نیز همچون افراد مجبور می‌کند برای عقلانیت ابزاری اهمیت قایل شوند (Taylor, 2003: 8).

۷. نتیجه‌گیری

با عنایت به بحث‌های ارائه شده در خصوص دیدگاه جماعت‌گرایان و جان استوارت میل در خصوص مفهوم حق تفاوت (جنسیتی) به سه نکته می‌توان دست یافت. نخست این که مفهوم حق تفاوت با پشتوانه اصالت همانند سایر مفاهیم موجود در فلسفه سیاسی این اندیشمندان، در چهرچوب زمینه فکری و نظری و فلسفی معینی قابل تحلیل و تبیین است که این متفکران از آن پیروی می‌کنند. از این رو مفهوم حق تفاوت در دستگاه فلسفه سیاسی جماعت‌گرایان را باید در بستر زیست اجتماعی و سنت‌ها جستجو کرد که تابعی از تقدم خیر بر حق است و نقد آن‌ها از لیبرالیسم شامل فمینیسم لیبرال نیز می‌شود. مفهوم حق تفاوت از نگاه جان استوارت میل در منظومه فکری وی را باید در فردیت و اهمیت فرد در نقش عامل خودمختار جست که اختیار و ظرفیت اراده آزاد دارد و تابعی از تقدم حق بر خیر است، آن‌چنان که برای همه افراد از هر نژاد، قوم، مذهب و جنسیت یکسان می‌باشد و تأسی به سنت‌ها، هویت اجتماعی انسان و مداخله دولت در امور فردی را بر نمی‌تابد. هر یک از این مفاهیم در فرایند ظهور، تکوین و قوام و دوام یا ضعف و زوال مفهوم «حق تفاوت» در دستگاه فکری جماعت‌گرایان و جان استوارت میل نقش مهمی ایفا می‌کنند. علی‌ایحال، همان‌طور که فردگرایی سلولی از سوی جماعت‌گرایان مورد انتقاد واقع شده است، اینکه چگونه فردی «تعالی» را تعریف می‌کند و بر این اساس چگونه فضایل را شناسایی می‌کند، نیز همواره موضوعی بحث‌انگیز بوده است.

نکته دوم اینست که در دوره‌ای که چالش‌ها در مورد برابری زنان و گنجاندن زنان در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی هم‌تراز با مردان بود، میل پیش‌تازانه برابری را با تفاوت در هم آمیخت که به موج‌های بعدی فمینیسم شباهت دارد. به نظر می‌رسد که مسئله واقعی میل این بوده است که زنان در چه زمینه‌هایی به رفتار برابر نیاز دارند و در کدام حوزه‌های زندگی، تفاوت را ترجیح می‌دهند. لذا می‌توان گفت که مهمترین جنبه کار میل ترکیب دو عنصر اصلی فمینیسم (برابری و تفاوت) است. میل پیچیدگی وجود انسان‌ها و تعهدات ارزشی متضادی که افراد دارند را تشخیص می‌دهد و زنان را نیز از این قاعده مستثنی نمی‌داند.

نکته سوم این که همان‌طور که مشاهده کردیم جان استوارت میل با فلسفه ترکیبی خود برای یافتن راه‌حل‌های جدید در برخی موارد به جماعت‌گرایان نزدیک می‌شود و جماعت‌گرایان نیز با خوانش‌های متفاوت از ارسطو گاهی به اندیشه استوارت میل نزدیک می‌شوند. اما اگر حتی شباهت‌هایی در این دو طرز تفکر پیدا کنیم و احساسات را دارای خروجی‌های معرفتی و فایده‌گرایی کیفی میل را زیربنای حکمت عملی وی بدانیم، باز هم نمی‌توانیم هویت جماعت‌گرایانه را به فردیت رمانتیک جان استوارت میل نزدیک کنیم، چراکه این دو به نحو متفاوتی مفاهیم هنجاری و فرااخلاق خود را سازمان می‌دهند.

کتاب‌نامه

- آل سیدغفور، سیدمحسن (۱۳۸۸)، الگوی اجتماع‌گرایی و تکرر سنت‌های فکری-سیاسی ایران معاصر، فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، ش ۲، ۲۱-۱.
- ارسطو (۱۳۷۷)، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی، tarikhema.org.
- پاک‌نیا، محبوبه؛ مردیها، مرتضی (۱۳۸۸)، سیطره جنس، تهران: نشر نی.
- تاجیک نشاطیه، نرگس (۱۳۸۵)، مفهوم عدالت در اندیشه جان استوارت میل، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- تقوی، سید محمدعلی (۱۳۸۳)، به رسمیت شناختن تفاوتها در عرصه عمومی جامعه (بررسی و نقد نظریه چارلز تیلور)، نامه مفید، ش ۴۴، ۱۵۲-۱۲۷.
- شادی، حیدر (۱۳۷۷)، افکار و آراء چارلز تیلور در فلسفه اخلاق، نامه فرهنگ، ش ۵۳، ۹۱-۷۶.
- شکوری، ابوالفضل؛ بهروز لک، غلامرضا (۱۳۸۵)، هویت سیاسی در نظریه‌های منتقد مدرنیسم، نامه فلسفی، ج ۲، ش ۱، ۶۲-۴۳.
- حسینی بهشتی، سیدعلیرضا (۱۳۹۵)، بنیادهای نظری سیاست در جوامع چندفرهنگی، تهران: بقعه.
- فورست، لیلیان (۱۳۹۵)، رمانتیسم، ترجمه مسعود جعفری، تهران: نشر مرکز.
- قربانی، قدرت‌اله (۱۳۹۳)، هایدگر و جستجوی معنای زندگی، اشارات، سال اول، ش ۱، ۴۴-۲۳.
- گری، جان (۱۳۹۶)، فلسفه سیاسی استوارت میل، ترجمه خشایار دیهیمی، کتابخانه الکترونیکی امین.
- محمودیان، محمدرفع (۱۳۷۷)، گوناگونی حوزه‌های عدالت: نگاهی به فلسفه سیاسی مایکل والرز، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۱۳۲ و ۱۳۱، ۱۲۷-۱۱۸.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۶)، از جنبش تا نظریه اجتماعی-تاریخ دو قرن فمینیسم، تهران: نشر شیرازه.
- مک‌لافلین، جانیس (۱۳۸۹)، زنان و نظریه اجتماعی و سیاسی، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: نشر شیرازه.

بررسی تطبیقی رویکرد جماعت‌گرایان و جان استوارت ... (فریبا نیک‌سیر و دیگران) ۱۹۵

منسبریچ، جین؛ مولر اوکین، سوزان؛ کیملیکا، ویل (۱۳۹۸)، دو جستار در باره فلسفه سیاسی فمینیسم، ترجمه نیلوفر مهدیان، تهران: نشر نی.

میل، جان استوارت (۱۳۹۶ الف)، فرودستی زنان، ترجمه نادر نوری‌زاده، تهران: قصیده‌سرا.

میل، جان استوارت (۱۳۹۶ ب)، حکومت انتخابی، ترجمه علی رامین، تهران: نشر نی

میل، جان استوارت (۱۳۸۸)، در باره آزادی، ترجمه محمود صناعی، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.

نوسباوم، مارتا (۱۳۹۴)، قابلیت‌ها به عنوان استحقاق‌های بنیادی: سن و عدالت اجتماعی، ترجمه محمد حقانی فضل در «لیبرالیسم و مسئله عدالت»، تهران: انتشارات ترجمان علوم انسانی.

نوسباوم، مارتا. کوژیتو (۱۳۷۷). گفت‌و‌گوی کوژیتو با مارتا نوسباوم، ترجمه علی اصغر دارایی، نامه فلسفه، ش ۳. ۲۱۸-۱۹۵.

والزر، مایکل (۱۳۹۴)، حوزه‌های عدالت در دفاع از کثرت‌گرایی و برابری، ترجمه صالح نجفی، تهران: نشر ثالث.

هادوی، حسین (۱۳۸۶)، بررسی نظریه چارلز تیلور پیرامون مسئله هویت و گوناگونی فرهنگ در عصر مدرن، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال ۴، ش ۶، ۱۴۸-۱۳۳.

هال، دونالد ای (۱۳۹۹)، سوژه‌گی، ترجمه هادی شاهی. تهران: کتاب پارسه.

همپتن، جین (۱۳۹۳)، فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.

Barzun, C., (2021). Quentin Skinner v. Charles Taylor: Explanation and Practical Reasoning in History, Philosophy, and Law, *Yale Journal of Law & the Humanities*, 31(2), 299-315.

Benhabib, S. (1992). *Situating the Self*, Polity Press, USA

Brilhante, A. & Sales Rocha, F. J (2015). Contemporary Commentators on J.S. Mill's Account of Women's Socio-Political Issues, *Ethic*, Vol. 14. 128-146.

Doyle, M. (2015). *The Question of Intervention- John Stuart Mill & The Responsibility to Protect*, Yale University Press, London.

Hamburger, J. (1999). *John Stuart Mill on Liberty and Control*, Princeton University Press.

Heckman, S. (1992). John Stuart Mill's The Subjection of Women: The Foundations of Liberal Feminism, *History of European Ideas* Vol. 15. No. 4-6, 681-686.

Jordan, J. (2005). A New Life of Mill, *Interpretation: A Journal of Political philosophy*, Vol. 32(3), 307-313.

MacIntyre, A. (1988). *Whose justice, which rationality*, University of Notre Dame Press.

MacIntyre, A.. (2007). *After Virtue*, University of Notre Dame Press.

MacIntyre, A. (2016). *Ethics in the Conflicts of Modernity*, Cambridge University Press.

- McCann, J. C. R. (2002). F. A. Hayek: The Liberal as Communitarian, *The Review of Austrian Economics*, 15:1, 5–34.
- Mill, J. S. (1999). *The Subjection of Women*, Pennsylvania State University.
- Morris, D. (2000). The liberal-communitarian debate in contemporary political philosophy and its significance for international relations, *Review of International Studies*.
- Nussbaum, M. C. (2004). Mill: Between Aristotle and Bentham, *American Academy of Arts & Science*, 60-68.
- Nussbaum, M. C. (2002). *Capabilities and Social Justice*, University of Chicago.
- Okin, S. M. (1989). *Justice, Gender and the Family*, USA, Basic Books.
- Skinner, Q. (2003). *Liberty before Liberalism*, Cambridge University Press.
- Skorupski, J. (2005). *John Stuart Mill*, London & New York, Routledge.
- Smitz, K. (2004). John Stuart Mill and the Social Construction of Identity, *History of Political Thought*, Vol. 25, No. 2, 298-324.
- Steyl, S. (2019). Ph.D. Dissertation, *Towards an Aristotelian Theory of Care*, University of Notre Dame, Australia.
- Taylor, C. (1989). *Sources of the Self: The Making of the Modern Identity*, USA, Harvard University Press.
- Taylor, C. (1994). *Multiculturalism*, Princeton University Press.
- Taylor, C. (1995). *Philosophical arguments*, Harvard University Press.
- Taylor, C. (2003). *The Ethics of Authenticity*, Canadian Broadcasting Corporation.
- Vogler, C. A. (2001). *John Stuart Mill's Deliberative Landscape- An Essay in Moral Psychology*, Garland Publishing, Inc., New York.
- Young, I. M. (1990). *Justice and the Politics of Difference*, Princeton University Press.